

پیشگفتار چاپ دوم

خدای سبحان را بسیار شاکرم که به این بنده توفیق داده است که بخش پایانی عمرم را به تحقیق و تألیف در زمینه فقه اهل بیت علیهم السلام و حقوق اختصاص دهم و از طریق سازمانی خدمتگزار در اختیار دانشجویان و پژوهشگران کشور قرار دهم و خوشبختانه این آثار در چند سال اخیر با استقبال جامعه علمی همراه بوده که آن را تفضل و منتی از جانب پروردگار منان می‌دانم که هرگز توان شکرگزاری از این همه نعمت را ندارم. البته هر اثری که دست بشر در آن دخیل باشد خالی از نقص و کاستی نیست و کتاب حاضر نیز از این قاعده مستثنی نیست، لذا پس از انتشار چاپ اول متوجه چند اشتباه جزئی شدم که در همان آغاز از سازمان سمت درخواست کردم که به طریقی آنها را متذکر شود تا در چاپ بعدی تصحیح گردد. در پایان از همه بزرگواران و عزیزانی که در بازنگری و آماده‌سازی چاپ دوم اینجانب را یاری داده‌اند، نهایت سپاس را دارم.

خلیل قبله‌ای خوبی

زمستان ۱۳۸۸

پیشگفتار

اهمیت ارث از دیدگاه قرآن کریم در آیات ۱۲ و ۱۳ سوره نساء بیان شده است و در ذیل آیه ۱۲ اهمیت ارث تصریح شده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تلك حدود الله و من يطع الله و رسوله يدخله جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها و ذلك الفوز العظيم»، (اینها مرزهای الهی است و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند (و قوانین او را محترم بشمارد) خداوند وی را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که همواره جویبارها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند و این همان رستگاری بزرگ است).

مسائل ارث جایگاه خاصی در فقه و حقوق اسلامی دارد که باید مسلمانان هر چه بیشتر در تعلیم و تعلم آن بکوشند همچنان که در حدیث نبوی (ص) آمده است: «تعلموا الفرائض و علموها الناس فأني امرؤ مقبوض و إن العلم سيقبض و تظهر الفتن حتى يختلف الاثنان في الفريضة فلا يجدان من يفصل بينهما»^۱ و نیز در حدیث ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «تعلموا القرآن و علموه الناس و تعلموا الفرائض و علموها»^۲. چنانکه ملاحظه می‌کنید تعلیم و تعلم ارث در این حدیث، در ردیف تعلیم و تعلم قرآن قرار گرفته که دلیل آشکاری بر فضیلت آموزش آن است.

بدین لحاظ در زمینه ارث از طرف فقها و حقوق‌دانان، خواه به طور مستقل و جداگانه یا در ضمن سایر مباحث فقهی، کتابهای فراوانی تألیف شده است که خداوند

۲. الفقه الاسلامی و ادلته؛ ج ۸، ص ۲۴۶.

۱. جواهر الکلام؛ ج ۱۳، ص ۴۹۵.

بهترین پاداش را به آنان عنایت فرماید. ولی با این همه پر واضح است که هیچ کتابی غیر از کتاب الهی و کتابهایی که از وحی و الهام خداوند سبحان نشئت گرفته‌اند نمی‌تواند تمامی خلأها را پر کند و به همه پرسشها پاسخ دهد. کتاب حاضر که در نوع خود تلاش جدیدی است بر طرح و تبیین مسائل ارث، حاوی مباحثی است که در کتابهای پیشین به آنها اشاره نشده یا کمتر اشاره شده است که با ضرورت و اهمیتی که از مباحث و مسائل ارث احساس می‌شد، به رشته تحریر درآمد.

مقدمه

تعریف و مفهوم ارث

ارث در لغت مصدر و به معنی استحقاق است؛ زیرا ورثه با فوت مورث نسبت به ترکه، به وسیله نسب یا سبب استحقاق آن را پیدا می‌کند. در کتاب تاج العروس آمده است: «ورث أباه، يرثه ورثا و وراثه و إرثا، الألف منقلبة من الواو، وورثه، الهاء عوض عن الواو و هو قياسي بكسر الكل».^۱ جوهری نیز در کتاب الصحاح می‌گوید: «تقول ورثت أبي و ورثت الشيء من أبي، أرثه، بالكسر فيهما ورثا و وراثه و إرثا، الألف منقلبة من الواو، وورثه، الهاء عوض عن الواو».^۲ همچنین در لسان العرب نیز عین عبارت کتاب الصحاح آمده است.^۳ این عبارات می‌رساند که ارث در لغت مصدر است و مفهوم حدی داشته و به همان معنایی است که قبلاً ذکر شد.

اینک به چند سؤال می‌پردازیم:

۱. آیا ارث و ترکه دو لفظ مترادف هستند؟

بعضی از حقوق‌دانان معاصر در تعریف ارث می‌نویسند: «ارث در لغت به معنی ترکه و اموالی است که از متوفی به جا مانده و در اصطلاح حقوقی مقصود از آن انتقال مالکیت اموال میت است به وارث او».

این تعریف از دو جهت قابل مناقشه است: اولاً به اتفاق جمیع اهل لغت، واژه ارث مصدر است و معنای حدی دارد؛ زیرا کلمات ورث، يرث، وارث، موروث به و موروث منه از ارث مشتق شده‌اند و اگر در لغت ارث به معنی ترکه و اموال متوفی باشد

۲. ج ۱، ص ۲۹۵، ماده «ورث».

۱. ج ۱، ص ۶۵۲، ماده «ورث».

۳. ج ۱، ص ۲۶۶، ماده «ورث».

اشتقاق از آن ممکن نخواهد بود. این نظریه با مواد قانون مدنی هم تطبیق نمی‌کند؛ کما اینکه در ماده ۸۶۲ آمده است: «اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند». جمله «ارث می‌برند» جمله فعلیه است به جای «الذین یرثون» که فاعل و مفعول لازم دارد. فاعل آن اشخاص و مفعول آن محذوف و مقدر است و آن بدون تردید ترکه و اموالی است که از متوفی به جا مانده است؛ پس ترکه نمی‌تواند ارث باشد چون ارث فعل فاعل است و ترکه متعلق فعل؛ البته ممکن است در بعضی از موارد ارث را در ترکه استعمال کنند لکن این استعمال مجازی است. ثانیاً، ارث به معنی انتقال قهری نیز نمی‌تواند باشد، زیرا در قانون مدنی ماده ۱۰۴، ارث را از اسباب تملک شمرده و می‌گوید: به چهار سبب «تملک حاصل می‌شود: ۱) به احیای اراضی ممات و حیات اشیا مباحه، ۲) به وسیله عقد و تعهدات، ۳) به وسیله اخذ به شفعه، ۴) به ارث».

پس ارث سبب تملک و انتقال است نه انتقال و در یک کلمه ارث صفت «وارث» و انتقال صفت «مال» است. گفته می‌شود: فرزند ارث می‌برد و مال منتقل می‌شود پس ارث استحقاق و ترکه متعلق آن می‌باشد.

۲. آیا ارث در لغت به معنی بقاست؟

اگر ارث به معنی بقا باشد پس باید گفت: ارث و بقا دو لفظ مترادف هستند؛ بنابراین هر جا استعمال ارث صحیح باشد استعمال بقا نیز صحیح می‌باشد و بالعکس، آیا می‌توان به بقایای طعام وارث گفت؟ آیا می‌توان به ترکه میت که از او باقی مانده است، وارث اطلاق کرد؟ اینکه گفته‌اند: وارث به همین معنی (باقی) یکی از اسماء الهی است، زیرا همه فانی هستند و تنها او باقی است، درست نیست؛ زیرا وارث بودن خداوند به این معنی است که همه مردمان می‌میرند و آنچه از آنها باقی می‌ماند به خداوند متعال می‌رسد، پس در حقیقت مالک اصلی خداست؛ چنانکه خداوند سبحان در قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ».^۱ در دعای زکریا در قرآن مجید آمده است: «وَزَكْرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ».^۲

ملاحظه می‌کنید که در اینجا نیز ارث در معنی خود یعنی «استحقاق» استعمال شده است نه در بقا.

۳. آیا ارث و میراث به یک معنی است؟

برخی از دانشمندان حقوق معتقدند که این دو واژه به یک معنی است، یعنی اگر مراد از ارث معنی مصدری و حدثی است میراث نیز چنین است و اگر مراد از ارث ترکه و مال باشد میراث نیز همان معنی را خواهد داشت. ولی از دیدگاه فقها ارث و میراث دو واژه متغایرنند چنانکه از حیث لغت نیز یکی نیستند؛ در تعریف میراث گفته‌اند: «المیراث ما يستحقه إنسان بموت إنسان آخر بنسب أو سبب بالأصالة»،^۱ یعنی میراث چیزی است که انسانی با موت انسان دیگر به خاطر نسب یا سبب اصالتاً به آن استحقاق پیدا می‌کند.

در تعریفی دیگر آمده است: «حق منتقل من میت حقیقة او حکماً الی حی کذالک ابتدائاً»،^۲ یعنی میراث حقی است که از مرده حقیقی یا حکمی (مفقود الاثر) به زنده حقیقی یا حکمی (جنین) ابتدائاً منتقل می‌گردد.

در تعریف ارث گفته‌اند: «استحقاق انسان بموت آخر بنسب او سبب شیئاً بالأصالة»،^۳ ارث یعنی استحقاق پیدا کردن یک انسان با فوت انسان دیگر به چیزی به خاطر نسب یا سبب اصالتاً.

بعضیها اشکال کرده‌اند که این تعریف موت فرضی را در نظر نگرفته است و در نتیجه ارث از میت فرضی را شامل نمی‌شود، ولی این اشکال وارد نیست؛ زیرا در صورت موت فرضی اگر شخصی واقعاً مرده باشد که موت او حقیقی است و تعریف شامل آن می‌شود و اگر زنده باشد هر چند مفقود الاثر است، ارثی تحقق پیدا نکرده است. در تعریف شهید ثانی قیودی ذکر شده که هر یک از آنها به منظور خاصی آمده است: اول، قید «بموت آخر» است، یعنی در تحقق ارث، موت مورث از ارکان بوده و یکی از مهم‌ترین ارکان تحقق ارث است؛ بنابراین اگر در موت فرضی در واقع مورث

۲. مستند الشیعه؛ ج ۲، ص ۶۸۶.

۱. مفتاح‌الکرامه؛ ج ۸، ص ۴.

۳. شرح لمعه؛ ج ۸، ص ۱۱.

زنده باشد ارث محقق نمی‌شود و اموال او همچنان در ملک خود او باقی خواهد بود و حتی در موت حکمی، مانند ارتداد فطری که اموال مرتد فطری به وارثان مسلمانش می‌رسد، نیز به واسطه ارتداد، حق تملک از او سلب شده و بدین لحاظ اموال وی بین وارثانش تقسیم می‌شود.

دوم، قید «بنسب او سبب» و این قید، که اشاره به منشأ استحقاق است، وصیت را از تعریف خارج می‌کند، زیرا موصی له در وصیت با مرگ موصی، بر چیزی از اموال او استحقاق پیدا می‌کند، ولی منشأ این استحقاق نسب یا سبب نیست بلکه منشأ وصیت موصی است.

سوم، قید «شیئاً» است و این قید به وجود ترکه اشاره دارد. اگر متوفی ماترکی نداشته باشد ارث تحقق پیدا نمی‌کند و در آینده خواهد آمد که ترکه، یعنی آنچه از میت باقی می‌ماند از قبیل اعیان، منافع و حقوق، به عنوان ارث به ورثه منتقل می‌شود.

چهارم، قید «اصالتاً» است، یعنی این استحقاق که وارث نسبت به ترکه دارد بالاصاله است یعنی قصد و اراده هیچ‌کس در آن دخالت ندارد، نه کسی می‌تواند غیروارث را وارث کند و نه کسی می‌تواند وارث را محروم نماید؛ این قید برای اخراج استحقاق بطن دوم بعد از مرگ بطن اول است، زیرا استحقاق طبقه دوم بر عین موقوفه، به مرگ طبقه اول بستگی دارد. تا طبقه اول زنده است طبقه دوم استحقاق پیدا نمی‌کند لکن استحقاق بطن دوم ذاتی و بالاصاله نیست بلکه از قصد واقف و اراده او این استحقاق به وجود می‌آید که اگر او اراده نمی‌کرد این استحقاق هم پیدا نمی‌شد.

تعریف علم میراث

علم میراث عبارت از قواعد فقهی و محاسبات ریاضی است که به وسیله آن سهم هر یک از ورثه از ترکه متوفی مشخص می‌گردد. در کتاب *الفقه الاسلامی و ادلته* آمده است: «هو قواعد فقهیة و حسابیة يعرف بها نصیب کل وارث من التركة».^۱

مبادی علم ارث و میراث

مطالب اجمالی این مبحث عبارت است از: ۱) موضوع علم میراث، ۲) مدارک و مستندات علم میراث، ۳) فضیلت علم میراث، ۴) واضع علم میراث، ۵) ثمره و فایده علم میراث، ۶) غایت علم میراث، ۷) مسائل علم میراث.

۱. موضوع علم میراث. منطقیین را عقیده بر این است که هر علمی باید دارای موضوع خاصی باشد که در آن علم از عوارض ذاتیه آن موضوع گفتگو شود؛ بنابراین اگر بنا باشد موضوعی برای علم میراث در نظر گرفته شود به نظر می‌رسد که آن موضوع، ترکیه متوفی است که در این علم از کیفیت تقسیم آن بین وارثان گفتگو می‌شود.

۲. مدارک و مستندات علم میراث. در قرآن مجید آیاتی چند، در خصوص ارث و کیفیت آن آمده است: در مورد میراث طبقه اول (پدر و مادر و اولاد) می‌فرماید: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الاثتین فان کن نساء فوق اثنتین فلهنّ ثلثا ماترک و ان کانت واحده فلها النصف و لأبویه لکلّ واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له إخوة فلامه السدس من بعد وصیة یوصی بها او دین».^۱

در خصوص زوج و زوجه می‌فرماید: «ولکم نصف ماترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهنّ الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها او دین».^۲ سپس در همین آیه بر میراث کلاله امی پرداخته و می‌فرماید: «و ان کان رجل یورث کلاله او امرأة وله أخ أو أخت فلکلّ واحد منهما السدس فان کانوا أكثر من ذالک فهم شریکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی بها او دین».

در خصوص میراث کلاله ابی (خواهران ابوینی یا ابی) آمده است: «یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرؤا هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک»^۳ و در سوره انفال آیه ۷۵ میراث اولی الأرحام را بیان می‌کند و می‌فرماید: «و اولوا الأرحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم»

۱. نساء، ۱۱. ۲. نساء، ۱۲. ۳. نساء، ۱۷۶.

و نیز در خصوص میراث همه وارثان نسبی و سببی می‌فرماید: «ولكل جعلنا موالی مما ترك الوالدان و الأقربون و الذین عقدت ایمانکم فأتوهم نصیبهم»^۱ (برای هر کس وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید نصیب آنان را بپردازید).

محقق خوئی (قده) در تفسیر البیان می‌نویسد: آیه شریفه در مقام بیان موجبات ارث است و مراد از «والذین عقدت ایمانکم» کسانی هستند که انسانها با آنها عقد و قرارداد بسته‌اند؛ و آن قرارداد گاهی از ناحیه ازدواج است، در نتیجه زن و شوهر به سبب عقد و قرارداد ازدواج از یکدیگر ارث می‌برند و گاهی به سبب عقد و قرارداد بیعت به وجود می‌آید و در نتیجه پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و ائمه اطهار علیهم‌السلام وارث کسانی می‌شوند که وارث ندارند و گاهی به سبب قرارداد عتق بین مولی و عبد اتفاق می‌افتد و مولی تحت شرایطی از عبدی که آن را آزاد کرده است ارث می‌برد و گاهی نیز با عقد و قرارداد ضمان، که آن را ولاء ضمان جریره می‌گویند، توارث حاصل می‌شود.^۲ و اما از اخبار و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نیز در خصوص میراث وارثان نسبی و سببی روایات بسیاری به دست ما رسیده که آیات فوق را شرح و تفسیر می‌نمایند و همچنین در بعضی از فروع، اجماع فقهای امامیه در کیفیت تقسیم نیز وجود دارد.

۳. فضیلت علم میراث. علاوه بر اینکه هر علمی به خودی خود فضیلت داشته و قرآن می‌فرماید: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»^۳ اما علم میراث و آگاهی از مسائل ارث از فضیلت خاصی برخوردار و موقعیت ویژه‌ای در میان علوم فقهی و حقوق اسلامی دارد که ایجاب می‌کند مسلمانان در تعلیم و تعلم آن بکوشند. در حدیث نبوی آمده است: «تعلموا الفرائض و علموها الناس فانی امرؤ مقبوض و إن العلم سیقبض، و تظهر الفتن حتی یختلف الإثنان فی الفریضة فلا یجدان من یفصل بینهما».^۴ در حدیث ابن مسعود نیز آمده: «تعلموا القرآن و علموه الناس و تعلموا

۳. زمر، ۹.

۲. البیان؛ ص ۳۵۱.

۱. نساء، ۳۳.

۴. جواهر الکلام؛ ج ۱۳، ص ۴۹۵.

الفرائض و علموها»^۱ که تعلیم و تعلم ارث را در ردیف تعلیم و تعلم قرآن قرار داده که دلیل بر فضیلت آن است.

۴. واضع علم میراث. واضع این علم، شارع مقدس است که کلیه احکام و فرائض و از جمله ارث را تشریح و قانون‌گذاری کرده و او کسی جز خداوند سبحان نیست.

۵. فایده و ثمره علم میراث. فایده علم میراث این است که طلبه و دانشجو با تحصیل این علم صاحب ملکه‌ای می‌شوند که می‌توانند ترکه را در میان وارثان آن تقسیم نمایند. صاحب این ملکه را فَرَضی، فَرَض و فَرَّاض و اصطلاحاً فَرَّاضی گویند.^۲

۶. غایت علم میراث. و بالاخره غایت علم میراث رساندن هر صاحب حقی، به حق خویشتن است.

۷. مسائل علم میراث. قضایا و فروع گرفته شده از قواعدی که در ارث به کار رفته‌اند، مسائل علم ارث نامیده می‌شود، مانند سهام سته و صاحبان آنها.

مصطلحات ارث

اصطلاحات در علم ارث بسیار است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. فرائض، فرض و فریضه: همان سهام مقدر است که در قرآن مجید زیر عنوان کسور ششگانه: نصف ($\frac{1}{2}$)، ربع ($\frac{1}{4}$)، ثمن ($\frac{1}{8}$)، ثلثان ($\frac{2}{3}$)، ثلث ($\frac{1}{3}$)، و سدس ($\frac{1}{6}$)، مطرح شده‌اند. در خصوص فرض و صاحبان فرض (فرض برها) بحث مفصلی خواهد آمد.

۲. سهم: اگر مالی بین دو یا چند نفر مشترک باشد نصیب هر یک از شرکا را سهم می‌گویند. در روایت آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (الزَّكَاةُ) عَلَى ثَمَانِيَةِ أَشْهُمٍ»^۳ یعنی رسول الله (ص) زکات را به ۸ سهم قسمت می‌کرد.

در کتاب ارث مراد از سهم آن مقدار مالی است که به هر یک از وارثان متوفی در حین تقسیم ترکه داده می‌شود.

۱. الفقه الاسلامی و ادلته؛ ج ۸، ص ۲۴۶. ۲. همان‌جا.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۹، باب ۵۵، کتاب وصایا، حدیث ۲.

۳. ترکه: واژه ترکه از قرآن مجید گرفته شده است و همان طور که قبلاً ملاحظه کردید آیاتی که در خصوص ارث آمده جملگی موضوع ارث را ترکه قرار داده‌اند که از جمله آیه «ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون» بود. که البته گاهی به جای ترکه «ماترک» نیز به کار می‌رود. در تعریف ترکه آمده است: «ما یترکه المیت مما یملکه من الأموال النقدية و العينية و الحقوق»^۱ یعنی آنچه از میت باقی مانده و او مالک آن بوده از قبیل اموال نقدی و عینی و حقوق، آن را ترکه یا ماترک می‌گویند. این تعریف از آن جهت که شامل منافع نمی‌شود، جامع نیست و کلمه «النقدية» نیز زاید است و ضرورت ندارد، زیرا کلمه «العينية» کفایت از آن می‌کند؛ پس بهتر است در تعریف ترکه گفته شود: «ما یترکه المیت مما یملکه من الاعیان و المنافع و الحقوق»، یعنی آنچه از میت باقی مانده و میت مالک آن بوده از قبیل اعیان، منافع و حقوق. و نیز در تعریف ترکه گفته شده است: «ما خلفه المیت من مال او حق». این تعریف نیز خالی از مناقشه نیست، زیرا بعضی از چیزهایی که از میت به جا می‌ماند، مُلک دیگران است، مانند امامتها و سپرده‌ها، و ترکه محسوب نمی‌شود؛ پس این تعریف نیز از آن جهت که مانع اغیار نیست، تعریف کاملی نیست.

۴. نسب: نسب یا از تولد ناشی می‌شود، مانند نسب پدر و مادر نسبت به فرزند و نسب فرزند به پدر یا مادر یا از انتساب دو نفر به شخص ثالث به وجود می‌آید، مانند نسب دو برادر که به پدر و مادر یا یکی از آنها منتهی می‌شود. شهید ثانی می‌نویسد: «أتصال أحد الشخصین بالآخر بالولادة إما بانتهاء أحدهما الى الآخر او بانتهائهما الى ثالث علی الوجه الشرعی».^۲

۵. سبب: سبب دو اطلاق دارد: سبب به معنی اعم که نسب را نیز شامل است و سبب به معنی اخص که در مقابل نسب قرار می‌گیرد که البته در اینجا مراد، نسب به معنی اخص است و آن ارتباط شخصی با شخص دیگر به وسیله عقد و قرارداد است، مانند عقد ازدواج، ولاء عتق، ولاء ضمان جریره و ولاء امامت.

۱. الفقه الاسلامی و ادلته؛ ج ۸، ص ۲۴۷. ۲. مسالک الافهام؛ ج ۱۳، ص ۱۰.

۶. حبوه: حبوه در لغت به معنی عطاست. در لسان العرب آمده: «الجباء العطاء بلا من ولا جزاء» یعنی حبوه عطیة بلا عوض است و در فقه و اصطلاح فقها عبارت است از: بعضی اموال پدر که پس از فوت او به بزرگ‌ترین فرزند ذکور او داده می‌شود.

۷. حجب: حجب به فتح اول و سکون ثانی واژه عربی است، در لغت به معنی ستر و پوشش است و گاهی به معنی منع آمده و شرعاً محروم کردن وارثی است از ارث کلاً یا جزئاً به وسیله شخصی دیگر از خویشاوندان متوفی، خواه خود محروم کننده وارث باشد خواه نباشد. محروم کننده را حاجب و محروم از ارث را محجوب می‌نامند. در ماده ۸۸۶ آمده است: «حجب حالت وارثی است که به واسطه بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا جزئاً محروم می‌شود». البته حجب مصدر است و با تعریف فوق تناسب ندارد. در جواهر الکلام آمده است: «و شرعاً منع من قام به سبب الأثر بالکلیة أو من اوفر نصیبه».^۱

۸. عول: عول در لغت به معنی جور و انحراف و در فقه به معنی نقصان فریضه از سهام صاحبان فرض است، یعنی مجموع سهام آنها به صورت کسری درمی‌آید که صورت آن از مخرج بزرگ‌تر می‌شود، مثلاً اگر وارثان متوفی منحصر در پدر، مادر، زوج و یک دختر باشند، مجموع سهام آنها $\frac{۱۳}{۱۴}$ می‌شود. یعنی باید از مخرج (۱۲) رقم بیشتر (۱۳) برداشت شود و این محال است.

۹. تعصیب: تعصیب از عصبه بر وزن رقبه گرفته شده است و آن عبارت است از «کل ذکر لا تدخل فی نسبتة الی المیت، اثنی»^۲، یعنی خویشاوندان پدری متوفی. تعصیب عکس عول است، یعنی مجموع سهام به صورت کسری در می‌آید که صورت آن از مخرج کمتر است، مثلاً اگر وارثان متوفی عبارت باشند از: پدر، مادر و یک دختر، مجموع سهام آنها $\frac{۵}{۶}$ است: $\frac{۳+۱+۱}{۶} = \frac{۵}{۶}$.
 $\frac{۱}{۳} + \frac{۱}{۶} + \frac{۱}{۶} = \frac{۳+۱+۱}{۶} = \frac{۵}{۶}$
 ۱۰. مناسخات: اگر قبل از تقسیم ترکه بین وارثان متوفی یکی از آنها بمیرد و سهم الارث به وارثانش قابل تقسیم نباشد در صورتی که بخواهیم با یک عدد هر دو

۲. الفقه الاسلامی و ادلته؛ ج ۸، ص ۲۴۸.

۱. ج ۱۳، ص ۵۳۸.

مسئله را حل کنیم باید واحد مسئله اول به یک عددی تبدیل شود که سهم الارث متوفای دوم از آن عدد بدون کسر، قابل تقسیم بین وارثان او باشد که در این صورت عدد دوم ناسخ عدد اول می شود. چگونگی تبدیل در بحث مناسخات خواهد آمد.

فطری و طبیعی بودن توارث

آیا اموال انسان پس از مرگ به کسی تعلق می گیرد و کسی صاحب آن اموال می شود یا مانند اموال بی صاحب هرکس می تواند آن را حیازت کند؟ دانشمندان می گویند: قانون توارث اموال یک ناموس طبیعی است. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در اثبات این قانون به برهانی که مرکب از دو مقدمه است استناد کرده است:

مقدمه اول، با تأمل و بررسی در طبیعت انسان اجتماعی، یک حس اشتیاق و کشش به سوی مال مشاهده می شود که می خواهد با تصرف و تملک آن نیازمندیهای خود را رفع نماید، تصرف چنین چیزی مخصوصاً اگر مانعی نداشته باشد (اگر مالک نداشته باشد) از عادات ابتدایی و باستانی بشر بوده است.

مقدمه دوم، هر انسانی در جامعه خود به یک عده وابسته است، زیرا تشکیل خانواده ها و قبیله و تیره ها و امثال آن بر پایه خویشی و همخونی استوار است پس در هر جامعه ای ناگزیر بعضی از افراد به بعض دیگر اولویت و تقدم دارند مثل فرزند به پدر و مادر، رفیق به رفیق، مولا به بنده و هر یک از زن و شوهر به یکدیگر و فرمانده به فرمانبر حتی قوی نسبت به ضعیف با تمام اختلافاتی که جوامع بشری در تشخیص این مطلب دارند.

پس ارث، سنتی است که از قدیم ترین دورانهای اجتماع بشر و بر طبق سرشت و طبیعت وی وجود داشته است.^۱

در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن اینکه قانون توارث بین ملت‌های گذشته و حال، حالات گوناگونی داشته و دارد که در آینده به آنها اشاره خواهد شد؛ سؤال این

است کدام یک از این حالات فطری و طبیعی است؟ مثلاً، در گذشته زنان و کودکان را از ارث محروم می‌کردند و بعضی از نزدیکان متوفی از ارث بهره‌مند می‌شدند؛ اکنون در بعضی از قوانین بین زن و مرد فرقی قائل نیستند و در بعضی دیگر یک طور دیگر عمل می‌شود. به نظر می‌رسد که نظر قائلین به فطرت به معنی جامع ارث است چنانکه خود علامه طباطبایی (قده) قبل از این مقدمه ارث را این چنین تعریف می‌کند: ارث یعنی مالک شدن زنده‌ای مال مرده‌ای را. واضح است که ارث به این معنی فطری و طبیعی است چون این معنای جامع در همه قوانین دنیا وجود دارد و می‌توان گفت از نوامیس طبیعت است.

تاریخچه توارث و تحقق آن در میان ملل گذشته

تاریخ و تعیین مبدأ برای ارث امکان‌پذیر نیست، زیرا دورانهایی قبل از پیدایش تاریخ وجود داشته که برای ما تشخیص حالات آن دورانها ممکن نیست و لکن به طور قطع می‌توان گفت ارث با موت همزاد است، یعنی از زمانی که مرگ و میر بوده بلافاصله در پی آن ارث هم تحقق یافته است؛ بدون تردید با کشته شدن هابیل، که اولین مقتول از نسل آدم ابوالبشر بوده، اگر اموالی داشته به آدم رسیده است.

ارث در میان ملت‌های گذشته

ارث در تورات. با مراجعه به تورات معلوم می‌شود که قبل از ظهور حضرت موسی (ع) نیز ارث وجود داشته است، در سفر اعداد باب ۲۷ در ضمن آیات ۱ تا ۷ آمده است: «و دختران صلفحاد به حضور موسی آمدند و گفتند پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند هم‌داستان شدند بلکه در گناه خود مرد و پسری نداشت پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله‌اش محو شود لهذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: دختران صلفحاد راست می‌گویند، البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده و نصیب پدر ایشان را به ایشان

انتقال نما».

کیفیت شکایت دختران می‌رساند که ارث قبل از تشریح آن در قانون و شریعت حضرت موسی (ع) معمول بوده است. بعد از این آیات هفتگانه آیات تشریح شروع می‌شود. از آیه ۸ تا ۱۱ به همین موضوع اختصاص یافته است. در آیه ۸ آمده است: «و بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد ملک او را به دخترش انتقال نمایید و اگر او را دختری نباشد ملک او را به برادرانش بدهید و اگر او را برادری نباشد ملک او را به برادران پدرش بدهید و اگر پدر او را برادری نباشد ملک او را به هر کس از قبیله‌اش که خویش نزدیک تر او باشد بدهید تا مالک آن بشود، پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد».

ارث در دوران جاهلیت و تحوّل آن در اسلام

در گذشته گفته شد کسانی که به ملکیت فردی قائلند و به آن احترام می‌گذارند به ارث و میراث عقیده دارند؛ اختلاف در این است که چه کسی ارث می‌برد و چه کسی محروم است و کسانی که ارث می‌برند چگونه ارث می‌برند؟

در دوران جاهلیت در بین عربها موجبات ارث به یکی از سه راه بوده است:

۱. نسب. در نسب ارث را مخصوص کسانی می‌دانستند که اسب‌سوار خوبی باشند و بتوانند با دشمن بجنگند و آنان خویشاوندان ذکور و قوی متوفی بودند، و بدین ترتیب کودکان و زنان و حتی مادران و خواهران و همسران از ارث محروم می‌شدند و از تورات هم استفاده می‌شود که با بودن پسر به دختر ارث نمی‌رسد.

۲. تحالف (قرارداد ارث). از این جهت این قرارداد را تحالف می‌گفتند که در حین قرارداد به یکدیگر می‌گفتند: در جنگها من تو را یاری کنم و تو نیز مرا؛ من از تو دفاع کنم و تو نیز از من؛ من از تو ارث ببرم و تو نیز از من و این قرارداد را با سوگند استوار می‌کردند. نوشته‌اند که متعهدها سدس ترکه را به ارث می‌بردند.^۱

در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه آیا از آیه شریفه: «ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقدت ایمانکم فأتوهم نصیبهم»^۱ (برای هر کس وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید نصیبشان را بپردازید) چنین فهم نمی‌شود که «تحالف» مورد قبول قرآن مجید است؟ گروهی از مفسرین پاسخ داده‌اند که این آیه با آیه شریفه «اولوالأرحام» نسخ شده است.

اما محقق خوئی (قده) در تفسیر البیان چنین پاسخ می‌دهد: آیه شریفه در مقام بیان موجبات ارث است و مراد از «والذین عقدت ایمانکم» کسانی هستند که انسانها با آنها عقد و قرارداد بسته‌اند. این قرارداد گاهی از ناحیه ازدواج است، در نتیجه زن و شوهر از یکدیگر به سبب عقد ازدواج ارث می‌برند؛ گاهی به سبب عقد بیعت به وجود می‌آید، در نتیجه در صورت نبود هیچ‌گونه وارث پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام از متوفی ارث می‌برند؛ گاهی قرارداد به سبب عقد و قرارداد عتق بین مولا و عبد اتفاق می‌افتد و مولی تحت شرایطی از عبدی که آزاد کرده ارث می‌برد و در مرتبه چهارم با عقد و قرارداد ضمان این قرارداد، که قرآن مجید از آن خبر می‌دهد، اتفاق می‌افتد که آن را ولاء ضمان جریره گویند که با تحالف فرق اساسی دارد؛ پس آیه شریفه همه وراثت را در یک جمله بیان می‌کند؛ بنابراین، آیه نه «تحالف» را تأیید می‌کند و نه به وسیله آیه «اولوالأرحام» منسوخ شده است.^۲ علامه طباطبایی (ره) نیز جمله «عقدت ایمانکم» را به عقد ازدواج تفسیر می‌کند.^۳

۳. تبئی (فرزندخواندگی). عادت عرب بر این بود که مردان بزرگ هر جوانی را که می‌پسندیدند پسرخوانده (دعی) خود می‌خواندند و پس مرگ، او در ردیف پسران حقیقی، از ماترک آنها ارث می‌برد.

تحول ارث در اسلام

اسلام در چنین موقعیتی چه کرد؟ یعنی در عصری که عربها پیش از اسلام ارث را

۱. نساء، ۳۳. ۲. البیان؛ ص ۳۵۱.

۳. المیزان؛ ج ۴، ص ۳۶۴.

مخصوص خویشاوندان ذکور و قوی می‌دانستند؛ یهودیان آن دوران مطابق تورات ارث را تقسیم می‌کردند و مسیحیان که قطعاً درباره ارث همان را می‌گفتند که در تورات بود اسلام چه کرد؟ اسلام به وسیله آیاتی چند در توزیع ترکه متوفی تحولاتی به وجود آورد: در درجه اول زنان را در ردیف مردان قرار داد و فرمود: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»^۱، یعنی برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندانشان باقی می‌گذارند سهمی است خواه آن مال کم باشد خواه زیاد این سهمی است تعیین شده و واجب الأداء.

ملاحظه می‌کنید آیه شریفه، رسم جاهلیت را که تنها مردان را وارث می‌شناختند و معتقد بودند که ارث مال کسانی است که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی داشته باشند و زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند، محکوم می‌کند، و راجع به تورات هم که ارث را در ابتدا مخصوص فرزندان ذکور می‌داند و با وجود پسران به دختران سهمی قائل نمی‌شود؛ اسلام در این زمینه نیز بر خلاف آن حکمی دارد و همه فرزندان را اعم از ذکور و إناث در ارثیه سهمی می‌داند و فرقی بین پسر و دختر قائل نشده و می‌فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ لَلْأُنثِي»^۲. بنابراین با این آیه شریفه حکم تورات باطل اعلام می‌شود و پسر و دختر هر دو از ماترک پدر و مادر ارث می‌برند.

بحث در ردّ تحالف

اسلام تحالف را به آن معنی که در دوران جاهلیت وجود داشته قبول ندارد یعنی عقد و قرارداد در ارث را در صورتی قبول دارد که طرفین وارثی نداشته باشند و اگر حتی یکی از خویشاوندان هم وجود داشته باشد ماترک به او می‌رسد و اسلام برای ابطال این قرارداد به آیه شریفه «اولوالأرحام» استناد می‌کند. در مقام ردّ محرومیت زنان از ماترک شوهرانشان می‌فرماید: «ولهن الرِّبْعُ مما تَرَكَنَّ ان لهنَّ لکم ولد»^۳ و بدین وسیله حکم

۱. نساء، ۷.

۲. نساء، ۱۱.

۳. نساء، ۱۲.

جاهلیت را محکوم می‌کند.

اسلام دربارهٔ تبّنی (فرزندخواندگی) نیز تحولی به وجود آورده و آن را به کلی باطل اعلام کرده و می‌فرماید: «ما جعل ادعیائکم ابنائکم ذلکم قولکم بافواهمکم».^۱ نتیجه‌ای که از آیات گذشته می‌گیریم، این است که زنان مانند مردان از ماترک اقوام و خویشاوندانشان ارث می‌برند. کودکان و دختران و همسران مردان نیز در ماترک متوفی سهم و بهره‌ای دارند. فرزندخوانده‌ها حق ارث ندارند حتی اگر متوفی هیچ وارثی هم نداشته باشد. بلکه ارث مخصوص کسانی است که با متوفی نسبتی یا قرارداد شرعی و قانونی دارند.

فلسفهٔ اختلاف زن و مرد در مسئلهٔ توارث

بعضی از کوتاه‌نظران یا احياناً مغرضان بر این دستور اسلام که مرد دو برابر زن از دارایی متوفی ارث می‌برد، معترضند، این عده هدفشان دفاع از جامعهٔ زنان نیست، بلکه هدف آنان نقد و نقض بر اسلام است. آنها می‌گویند قانون اسلام به این وسیله ارزش مرد را بالاتر برده و زن را نصف مرد قرار داده است. در صورتی که فراموش کرده‌اند که اسلام چگونه در برابر تورات و انجیل و قوانین عادی و عرفی آن دوران قد علم کرده و حقوق بر باد رفتهٔ زن را احیا کرده است. ما در این مبحث، در صدد این هستیم تا ثابت کنیم که در باب ارث نه تنها حقی از زن گرفته نشده بلکه در این خصوص هم اسلام به زن برتری داده است. بر فرض اگر کسی بخواهد در این خصوص از کسی دفاع کند، این مرد است که استحقاق دفاع دارد نه زن. در توضیح این مدّعا توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنم:

توارث زن و مرد در اسلام بر چند صورت است: در بعضی موارد زن دو برابر مرد ارث می‌برد؛ مثلاً وارثان زنی پدر، مادر و شوهر اوست. در این فرض ارث زن $(\frac{1}{3})$ ، دو برابر ارث مرد $(\frac{1}{6})$ است.

مثال دیگر: متوفی دو خواهر امی، دو برادر ابوینی و زوج دارد. در این فرض نیز خواهرها دو برابر برادرها ارث می‌برند.

و در بعضی موارد زن و مرد به طور مساوی ارث می‌برند. متوفی پدر، مادر و دو دختر دارد. پدر و مادر به طور مساوی ارث می‌برند و به هر کدام $\frac{1}{2}$ ماترک داده می‌شود. مثال دیگر: متوفی برادران و خواهران امی دارد که در این صورت جمیع ماترک بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود. یا اگر متوفی خال، خاله، جد و جدّه امی داشته باشد جمیع ماترک او میان آن چهار نفر بالسویه تقسیم می‌شود.

و گاهی نیز مردان دو برابر زنان ارث می‌برند: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین»، «و لکم نصف ماترک ازواجکم إن لم یکن لهن ولد فلکم الربع مما ترکن... و لهنّ الربع مما ترکتم إن لم یکن لکم ولد».

اشکال از اینجا ناشی شده است که چرا مردان دو برابر زنان ارث می‌برند؟ در پاسخ باید گفت: اولاً، تفاوت در توارث با وجود آیاتی که زنان را هم طراز مردان قرار داده است دلیل بر بی‌حرمتی به جامعه زنان نیست از جمله آیه: «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحییته حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون»،^۱ (هر کس کار صالح و نیکو انجام دهد مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به آنان حیات جاودان خواهیم بخشید و در مقابل اعمالشان به بهترین وجهی جزا خواهیم داد). در آیه دیگر می‌فرماید: «یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنّ أکرّمکم عندالله أتقیکم»،^۲ (ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را به صورت‌های تیره و قبیله درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست).

با وجود این آیا می‌توان گفت، تفاوت در ارث دلیل بر بی‌اعتنایی اسلام به مقام و منزلت زن است؟ و ثانیاً، کسانی که به پروردگار جهان ایمان آورده و باور دارند که قرآن مجید از طرف خداوند به وسیله جبرئیل به قلب نورانی پیامبر گرامی اسلام (ص)

نازل شده است: «نزل به الرّوح الامین علی قلبک»،^۱ خوب می‌دانند که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد است و همه مسلمانان وظیفه دارند آنها را بپذیرند مخصوصاً احکام ارث را که خداوند متعال بعد از بیان آیات ارث می‌فرماید: «تلك حدود الله و من يطع الله و رسوله يدخله جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها و ذالك الفوز العظيم»،^۲ (آنها حدود و مرزهای الهی است و هر کس اطاعت خدا و پیامبرش را کند وی را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که همواره آب از زیر درختان آن جاری است و جاودانه در آنها می‌مانند و این پیروزی بزرگ است). و باز می‌فرماید: «و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده يدخله ناراً خالداً فيها و له عذاب مهين»^۳ (و آن کس که نافرمانی خدا و رسولش را کند و از حدود او تجاوز نماید او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات توهین‌آمیزی است). بنابراین، مؤمنین نیاز به اثبات و اقامه برهان ندارند؛ زیان حال و قال آنان این است که: «ربنا آمنا بما أنزلت و آتبعنا الرّسول فاکتبتنا مع الشاهدين»^۴ و ثالثاً، آیا واقعاً سهم مردان دو برابر سهم زنان است؟ بیان دو مقدمه پاسخ این سؤال را روشن می‌کند:

مقدمه اول: نقش مردان در تحصیل و انباشت ثروت بیشتر از زنان است و در خانواده‌ها غالباً پدر با کمک و مساعدت فرزندان ذکور خود زندگی را می‌چرخاند و هر چه دارد نوعاً از دسترنج خود و فرزندان ذکور خود دارد.

مقدمه دوم: می‌دانیم که توزیع عادلانه درآمد، ایجاب می‌کند که به اولاد ذکور بیشتر از اولاد إناث سهم الارث داده شود؛ زیرا آنان علاوه بر اینکه در تهیه ثروت و مال نقش فعالی داشته‌اند؛ بیشتر هم به مال نیاز دارند به علاوه نفقه همسر و فرزندان بر عهده فرزندان ذکور است؛ بر خلاف دختران و زنان که نفقه آنان بر عهده شوهرانشان است و نیازی به ارثیه پدر ندارند؛ پس در تقسیم ترکه نیازهای طرفین در نظر گرفته شده است.

در این خصوص اخبار و احادیثی نیز به دست ما رسیده است از جمله: از امام

صادق (ع) سؤال شد: چرا زن علی رغم اینکه از مرد ضعیف تر و ناتوان تر است یک برابر می برد و مرد دو برابر؟ امام علیه السلام به نیازهای آنان اشاره کرده فرمودند: «إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ وَلَا مَعْقَلَةٌ وَإِنَّمَا ذَالِكُ عَلَى الرَّجَالِ» یعنی زن به جهاد، نفقه و پرداخت دیه دیگران مکلف نیست. در حالی که اینها به عهده مردان است، «فَلِذَلِكَ جَعَلَ لِلْمَرْأَةِ سَهْمًا وَلِلرَّجُلِ سَهْمَيْنِ»، به همین جهت برای زن یک سهم و برای مرد دو سهم قرار داده شده است.

در حدیث دیگر از امام رضا علیه السلام در این خصوص سؤال شد، امام علیه السلام فرمود: «عَلَّةُ اعْطَاءِ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرَّجَالَ مِنَ الْمِيرَاثِ: لِأَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ أَخَذَتْ مِنَ الرَّجُلِ يَعْطَى فَلِذَلِكَ وَقَرَّ عَلَى الرَّجَالِ»،^۱ یعنی علت اینکه به زنان نصف سهم مردان سهم الارث داده می شود این است که زنان وقتی که ازدواج می کنند چیزی (مهریه و نفقه) می گیرند ولی مردان باید چیزی (مهریه و نفقه) بدهند به همین جهت به مردان زیادتر داده شده است.

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست آمد که سهم الارث مردان زیادتر از سهم الارث زنان نیست؛ زیرا مرد آنچه می گیرد برای خود و زن و فرزندانش هزینه می کند و چیزی از آن را ذخیره برای خود نمی کند، ولی زن هر چه می گیرد برای خود اوست و برای آینده وی ذخیره و پس انداز می شود. در تفسیر المیزان آمده است: نظریه اسلام در خصوص تقسیم ثروت موجود جهان به نسبت تثلیث قرار داده شده. زنان $\frac{۱}{۳}$ و مردها $\frac{۲}{۳}$ آن را تملک می کنند، ولی در مصرف عملاً طوری مقرر شده که نسبت، معکوس گردیده است یعنی در تملک مرد دو برابر زن ولی در مصرف زن دو برابر مرد بهره مند می شود؛ زیرا از همان سهم $\frac{۲}{۳}$ مرد نیز، $\frac{۱}{۳}$ به زن می رسد ولی زن $\frac{۱}{۳}$ خود را برای خودش هزینه می کند.^۲

یکی دیگر از موارد اختلاف توارث بین زن و مرد، توارث زوج و زوجه است که قرآن مجید بر آن صراحت دارد: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وِلْدٌ...» و

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۶، باب ۲ از ابواب میراث الأبویین و الاولاد.

۲. ج ۴، ص ۲۴۳.

لهن الربع مما تركتم إن لم يكن لكم ولد»،^۱ (و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند... و برای زنان شما یک چهارم میراث شماست اگر فرزندی نداشته باشید).

در اینجا نیز می‌توان گفت که جانب زنان مراعات شده است، زیرا غالباً نصف ماترک زنان به اندازه ربع ماترک مردان نیست؛ بنابراین در اینجا نیز سهم زنان بیشتر از مردان است.